

نقش والدین در بهداشت روانی کودک

افسانه لطفی عظیمی

عضو هیئت علمی گروه علوم تربیتی

چکیده

شیوه پرورش کودک در شرایط پیچیده کنونی، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است؛ چراکه دوران کودکی نامناسب و روابط معیوب والدین و کودک، عامل بسیاری از آسیب‌های روانی - عاطفی‌اند.

شخصیت کودک همیشه به رنگ محیط عاطفی خانواده درمی‌آید. والدینی که از سلامت کافی برخوردارند، با عشق و احترام و پذیرش و درک فرزند خود، ابزار رشد سالم روان او را فراهم می‌کنند؛ درمقابل، والدینی که عشق و محبت لازم برای رشد کودکان خود را به آنها نمی‌دهند، پیغامی ناسالم و غیرطبیعی برای فرزندان خود خواهند داشت. درحقیقت، والدین همچون آینه‌ای هستند که کودک هویت خود را بر آن بنا می‌کند و همه زندگی، از تصویری که این آینه برای او نمایان کرده است، متأثر می‌شود. اهمیت این آینه روانی برای کودک این است که تصویری که والدین به کودک می‌دهند، در او درونی می‌شود و رشد روانی او بر همین احساسات و تصویرهای درونی بنا می‌شود.

در این مقاله سعی شده است نقش مهمی که والدین در بهداشت روانی کودک ایفا می‌کنند، به‌اختصار بیان شود.

مقدمه

دنیا تاکنون انقلاب و تحولات بسیاری را به خود دیده است، ولی دگرگونی مهمی که برای متمدن‌تر بودن تلاش انسان‌ها لازم بوده، روند بسیار کُندی داشته است. این تحول

مهم انقلاب در شیوه پرورش کودک انسان است. انقلابی که ظهور آن در شرایط فعلی که روابط خانوادگی به علت پیچیدگی‌های زیاد زندگی شکل تازه‌ای به خود گرفته، اجتناب‌ناپذیر است.

اکنون که حرکت از گوشه‌وکنار دنیا شروع شده است و سازها برای نواختن سرود انسان سالم و اهمیت آن در سرنوشت دنیا تنظیم و هماهنگ می‌شود، ما جز اینکه با سرعت در این راه قدم برداریم چاره‌ای نداریم.

دوران کودکی نامناسب و روابط ناسالم والدین و کودک، خاستگاه بسیاری از آسیب‌های روانی - عاطفی هستند و به همین دلیل باید برای پیشگیری از صدمات روانی نسل‌های بعدی، به والدین آموزش داده شود. روان‌شناسی و یافته‌هایش باید در زندگی مردم راه یابد.

مراقبت از فرزندان از جمله سخت‌ترین وظایف پدر و مادر است؛ با این حال، اغلب آنها در این زمینه آمادگی لازم را ندارند و پدیده پدری و مادری را کاری طبیعی و ساده، و شاید هم «غریزی» می‌پندارند.

اگرچه امروز احساساتی مانند اضطراب، ترس، بدبینی، وسواس، و یا حتی بیماری‌های جسمی که علت روانی دارند، مثل زخم معده و سردردهای دوره‌ای و غیره آنقدر شایع شده‌اند که امری عادی تلقی می‌شوند، ولی واقعیت تلخ این است که این پدیده‌ها همه از شکست ما انسان‌ها حکایت می‌کنند.

حال، زمان بازگشت به خوشتن و ریشه‌یابی آسیب‌های روانی فرارسیده و در این بازگشت، مسئولیت سنگینی بر دوش والدین است؛ زیرا اگر بخش کوچکی از کتاب آسیب‌شناسی روانی را که به اختلالات روانی ناشی از نارسایی‌ها و امراض عضوی و ژنتیکی اختصاص دارد، حذف کنیم، آن وقت ما می‌مانیم و کتاب قطوری از آسیب‌های روانی که یا زائیده روابط معیوب والدین با کودک است و یا حداقل روابط ناقص دوران کودکی سهم بزرگی در ظهور و تجلی آن اختلالات داشته است.

در مقاله حاضر سعی شده است نقش مهم والدین در بهداشت روانی - عاطفی کودک به اختصار شرح داده شود.

تأثیر شیوه فرزندپروری بر سلامت روانی کودک

شخصیت کودک همیشه به رنگ محیط عاطفی خانواده درمی آید. با اینکه این حقیقت بدیهی و آشکار است ولی شایان ذکر است که بیش از چندی نیست که ما به رابطه موجود بین منش والدین و رفتار کودک پی برده ایم.

والدینی که از سلامت کافی برخوردارند، با عشق و احترام، و پذیرش و درک فرزند خود، ابزار رشد سلامت روان او را فراهم می کنند. اما رفتارها و ویژگی های نامطلوب کودک، ریشه در رفتار والدینی دارد که بیش از حد عاطفی، وظیفه شناس و حمایت کننده اند؛ اخلاق بچه گانه دارند، و طردکننده هستند.

کودکانی را که والدینشان بیش از حد عاطفی و احساساتی هستند به آسانی می توان شناخت. آنها از سال های نخست زندگی آموخته اند که باید با صدای بلند صحبت کنند تا دیگران صدایشان را بشنوند، و باید تند صحبت کنند تا کسی صحبتشان را قطع نکند. آنها آشفتگی و جوشش والدین خود را به طور کامل و عیناً منعکس می سازند.

والدین غالباً از احساساتی بودن بیش از حد خود خبر ندارند و نمی دانند که همیشه آماده انفجار هستند. این قبیل اشخاص تا زمانی که با همتهای فرهنگی خود به سر می برند و از آن قلمرو خارج نشده اند، چندان مایه دردسر دیگران نمی شوند.

این افراد هر جا که بروند جار و جنجال و بحث های طولانی به راه می اندازند، و تصور می کنند شخصیت هایی شورانگیز و مجلس گرم کن هستند، اما از تأثیر ناخوشایندی که با اعمال و گفتارشان بر دیگران می گذارند بی خبرند.

به نگرانی شدید والدین درباره اعمال جزئی کودک افراط در حمایت از کودک گفته می شود.

این گروه از والدین ممکن است از لحظه‌ای که کودک متولد می‌شود برای زنده ماندن کودکان نگران بشوند و این نگرانی آنها پایانی نداشته باشد. آنچه برای اکثر والدین امری عادی تلقی می‌شود، از نظر مادری که بیش از حد حمایت‌کننده است مسئله مرگ و زندگی خواهد بود. او ممکن است هر روز چندبار تنفس کودک را چک کند، مقدار غذای مصرفی او را اندازه بگیرد، وضع معده کودک را امتحان کند و... خلاصه وظایفی را که باید کودک در زندگی انجام دهد مادر به عهده می‌گیرد که همین امر سبب به بار آمدن نتایج فجیعی خواهد شد. کودک رشد می‌کند اما بالغ نمی‌شود و با خودی عاریتی (قرض گرفته شده از والدین) زندگی می‌کند و این توانایی را به دست نمی‌آورد که خویشتنش را رشد و توسعه دهد. او از مهارت‌های اولیه اجتماعی برخوردار نیست و از آنجا که همیشه مادرش تصمیم‌گیرنده بوده است در فکرکردن روی مسائل زندگی با اشکال روبه‌رو می‌شود.

بعضی از والدین نمی‌توانند به راحتی با کودکانشان رابطه محکم و پایداری برقرار کنند. آنها باینکه ممکن است خوشی‌های زودگذری با کودکانشان داشته باشند، اما توانایی به دوش کشیدن مسئولیت والدین بودن را ندارند. آنها خود نیازمند مراقبت هستند و آن را از کودکانشان طلب می‌کنند.

در این گونه خانواده‌ها که نقش‌ها به قول معروف درهم ریخته‌اند، والدین از کودکان می‌خواهند که آنها را تأمین کنند و در خدمت آنها باشند. کودکان هم خود را ناچار می‌بینند که از والدین حمایت کنند، سرگرمشان سازند و برای آنان دلوپس باشند؛ و از آنجا که نمی‌توانند این خواسته‌ها را برآورده سازند دائماً احساس ناتوانی و اضطراب می‌کنند. آنها بدون درک مفهوم کودک بودن و با احساس گناه بزرگ می‌شوند و همیشه خود را سرزنش می‌کنند.

تعداد قابل توجهی از والدین، عشق و محبت لازم را برای رشد کودکان به آنها نمی‌دهند. طرد عاطفی از عوامل متعددی ناشی می‌شود؛ عواملی چون رشد نیافتگی،

خودشیفتگی و عدم پذیرش نقش جنسی. طرد عاطفی ممکن است به این شکل باشد که از کودک دائماً عیب‌جویی کنند و از او بخواهند که رفتارش را به حد کمال برساند و از این طریق او را طرد کنند. یا ممکن است به این شکل باشد که به کودک خود بی‌علاقگی نشان دهند و از او کناره‌گیری کنند. طرد عاطفی ممکن است تغییر شکل دهد و به صورت مراقبت بیش از حد و حمایت افراطی نمایان شود. کودکان طرد شده پیغامی ناسالم و غیرطبیعی از والدین خود دریافت می‌کنند.

بسیاری از والدین وظیفه‌شناس در پرورش کودکانشان به راهنمایی نیاز دارند. این والدین ممکن است مهربان و از خود گذشته باشند، اما بیش از حد به کودکانشان توجه نشان می‌دهند. آنها مُصمّم هستند که کودکانشان را به خوشحالی وادارند، حتی اگر این کار آنها را بکشد. و از این امر بی‌اطلاع هستند که خوشبختی به بهترین شکل یک هدف غیر واقعی است. خوشبختی مقصد نیست، بلکه نوعی سفر است. خوشبختی در خود خوشبختی خلاصه نمی‌شود، بلکه از کار، بازی، زندگی کردن و عشق ورزیدن حاصل می‌شود. زندگی به‌طور ضروری مستلزم تأخیری بین میل و ارضای میل و برنامه و اجرای برنامه است؛ به عبارت دیگر، زندگی مستلزم ناامیدی و تحمل ناامیدی است و کودکانی که تحت پرورش این والدین رشد می‌کنند، از لذت کسب تجربه‌های یاد شده محروم می‌مانند و احساس خوشبختی نمی‌کنند. (گینات، ۱۳۶۹: ۱۵۱ به بعد)

حال با یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت والدینی که به دلایل فردی، با خودشیفتگی، محبت بیش از حد، سلطه‌جویی، بی‌حرمی به کودک، و درک نکردن نیازهای واقعی او جلوی رشد طبیعی، و به عبارت دیگر، خود واقعی کودکان را می‌گیرند و او را لخت و برهنه با تصویری نامطلوب از خود به دست حوادث بعدی زندگی می‌سپارند، موجب می‌شوند که وی در آینده از نظر جسمی و عقلی و اجتماعی رشد کند ولی رشد روانی او در مراحل اولیه تثبیت شود و به اجبار با روانی دو یا سه ساله مسئولیت زندگی یک انسان بالغ را به دوش بکشد.

متأسفانه در دنیایی که برای کوتاه کردن مو، دوختن لباس، تعمیر اتومبیل و هر کار دیگری، کسب جواز صلاحیت لازم است، برای مهم‌ترین کار و وظیفه یک انسان - که پرورش انسان سالم دنیای فردا است - نه جوازی مطالبه می‌شود و نه آموزشی داده می‌شود! گویا با این‌همه دگرگونی در دنیای امروز، پرورش کودک با خوش‌خیالی سنتی به طبیعت و غریزه مادری محوّل شده است.

و والدینی که برای رشد فکری و سلامت جسمی فرزندشان به راحتی به متخصص و معلم زبده مراجعه می‌کنند، یا از بهداشت روانی او بی‌خبرند، و یا اگر به علامت آشکاری مثل اضطراب، ترس، انزوای جدی و افسردگی کودک خود پی ببرند ترجیح می‌دهند با یک قرص به مسئله خاتمه دهند تا اینکه به روان‌شناس یا روان‌کاو متخصصی مراجعه کنند. و از این امر مهم بی‌اطلاع‌اند که پرورش انسانی با تعادل روانی، اعتماد به نفس و انسجام رفتاری، و در یک کلمه، انسان شاد و بارور، به طور قطع از یک طرف به دانش و آگاهی و از سوی دیگر به سلامت روانی والدین بستگی دارد، چراکه نگرش‌ها و رفتار والدین می‌تواند تسهیل‌کننده، و یا مانعی در جریان رشد و تکامل کودک باشد.

والدین سختگیر و خشن مانع از برقراری روابط مثبت و سازنده فرزندانشان با همسالان خویش می‌شوند که برای استقلال آنان بسیار مؤثر است. درحالی‌که والدین پذیرا و فهمیده منبع امنیت برای کودکان نگران و مضطرب خویش خواهند بود. چنین والدینی نه تنها در حل مشکلات کودک با او همراه و همیارند، بلکه او را به مستقل شدن و پذیرش مسئولیت تشویق می‌کنند.

ارزش‌های والدین در رشد کودک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. والدینی که دارای معیارها و ارزش‌های والایی هستند، و در زندگی به آنها عمل می‌کنند، فرزندانشان نیز در مواجهه با ضوابط و رفتار تعارض‌انگیز دارای همان ارزش‌های والا خواهند بود.

عملکرد والدین و تأثیر آن در رشد روانی - عاطفی کودک

روانشناسان در بیشتر سال‌های قرن حاضر بر روابط کودکان با کسانی که مراقبت از آنان را به عهده دارند تأکید کرده‌اند؛ و این کنش‌های متقابل را اساس عمده رشد عاطفی و شناختی دانسته‌اند. این نظریه پردازان تاکنون تمام توجه خود را بر مادر کودک - به عنوان کسی که محبت، توجه، مراقبت و احساس امنیت یا عدم امنیتی که او به کودک می‌دهد، اهمیتی اساسی دارد - متمرکز کرده‌اند. (هنری ماسن، ۱۳۷۷: ۱۴۰)

کنش‌های متقابل اولیه بین مادر و فرزند کیفیت ویژه‌ای دارد که برای رشد اولیه کودک لازم است. روانشناسانی چون «بالبی» و «فروید» این کنش‌های متقابل را اساس عمده رشد عاطفی و شناختی کودک قلمداد کرده‌اند. آنان بر پیامدهای مراقبتی که با مهر و محبت و رفتارهای آرام و اطمینان‌بخش همراه باشد تأکید بیشتری دارند تا بر عملکردهای بیولوژیکی مانند تغذیه کودک. (همان، ص ۱۴۱)

از نظر جسمی و در دوره شش ماه اول زندگی، فراهم آوردنِ خوراک، نگهداشتن حرارت کافی محیط، پوشش مناسب، تماس بدنی و لمس و نوازش کودک از نیازهای اولیه او است؛ ولی علاوه بر این، مادر با توجه، تمرکز، حرف زدن، خندیدن، و به ویژه لمس کردن بخش‌هایی از بدن که کودک به آن واکنش مثبت نشان می‌دهد، به رشد روانی او کمک می‌کند. از حدود پنج ماهگی دو رفتار بسیار مهم که در درجه اول به عهده مادر است و سپس به پدر محوّل می‌شود، عبارت‌اند از: «آینه‌بودن» و «اکوکردن» یا صدا برگردانی برای کودک.

والدین همچون آینه‌ای هستند که کودک هویت خود را بر آن بنا می‌کند و سراسر زندگی اش از تصویری که این آینه به او داده است متأثر می‌شود. اهمیت این آینه روانی در این است که تصویری که والدین به کودک می‌دهند در او درونی می‌شود و رشد روانی او بر همین احساسات و تصویرهای درونی تحقق می‌یابد. برای مثال، بچه یک و نیم ساله

وارد خانه خاله می شود و می بیند که پسرخاله با ماشین رنگی قشنگی مشغول بازی است. قدری تماشا می کند و سپس ماشین را از زمین برمی دارد و محکم بر زمین می کوبد و احتمالاً ماشین صدمه می بیند، مادر هم محکم روی دست بچه می زند و او را «بچه بد» خطاب می کند و بچه خواهر را در آغوش می گیرد و قول می دهد که برای او یک ماشین دیگر بخرد. حال به دنیای بچه یک و نیم ساله توجه کنید:

اول اینکه پسرخاله او ماشین داشت و او نداشت. این مسئله احساس حسادت او را برانگیخته است. دوم اینکه هیچ کس او را درک نکرده است و همه به ماشین و صاحب آن توجه کرده اند تا او در اوج ناتوانی و خشم، ماشینی را که نداشت نابود کرد و سرانجام نیز مادر به سرزنش و ملامت او پرداخت.

تفسیر کودک در این رابطه از خود این است که او کودک بدی است و هیچ کس او را دوست ندارد.

اما اگر آینه کار خود را به درستی انجام می داد و دنیای احساسی کودک یک و نیم ساله را می شناخت، با دیدن تمرکز و مکث او روی ماشین، و حرکت او به سمت آن، احساس او را به زبان می آورد؛ به عنوان مثال می گفت: «این ماشین را دوست داری؟»، «دلت می خواست که مال تو بود؟». در این صورت کودک می فهمید که تمام احساسات و خواسته هایش برای مادر با ارزش است.

پس نتیجه می گیریم که آینه خوب، تصویرهای مثبت و امیدوارکننده و منطبق بر احساس کودک را نشان می دهد؛ و این اطمینان را به کودک می دهد که در هر شرایطی او را دوست دارند و تنها رهایش نخواهند کرد و مهم تر از همه، وظیفه یک آینه عاطفی این است که احساسات را همان گونه که هستند منعکس سازد، بدون اینکه آنها را تحریف، و یا از حالت اصلیشان خارج کند.

«انگار خیلی عصبانی هستی؟»، «انگار خیلی ازش متنفری؟». این جملات برای کودکی که چنین احساساتی در خود دارد، یاری کننده تر و مفیدتر از هرگونه برخورد دیگر

خواهد بود. این جملات به طور واضح به کودک نشان می دهند که دارای چه احساساتی است. وقتی تصویر چه در آینه شیشه‌ای و چه در آینه احساسی آشکار و واضح باشد فرصتی پیش خواهد آمد تا صاحب این تصویر به طور ابتکاری خود را بیاراید و تغییر دهد. (گینات، ۱۳۶۹: ۲۷)

تتش دیگر «اکوکردن» یا صدابگردانی برای کودک است که از ویژگی‌های مهم پدر و مادر محسوب می شود. لغت «اکو» در فیزیک به معنای «پدیده انعکاس صوت» و تکرار آن است؛ و «اکو» در اسطوره‌های یونانی نام الهه‌ای است که قدرت حرف زدن ندارد ولی هرچه را بشنود انعکاس می دهد.

یکی از راه‌های سنجش ارزشمندی کودک از خویشتن خود از طریق صدابگردانی مادر صورت می گیرد، یعنی وقتی کودک، پیام، و به ویژه احساسات خود را که اغلب قادر به بیان آن نیست از مادر باز می شنود، احساس قدرت و ارزشمندی می کند و درمی یابد که می تواند خود را به دیگران بفهماند. برای مثال، کودکی که تازه زبان باز کرده است، صداهایی از خود درمی آورد. مادر حساس متوجه می شود که کودک چه می گوید، پس برای او تکرار می کند: «بله، حتماً باید لباس بپوشیم تا سردمان نشود.» «با هم برویم خرید کنیم و برگردیم.»

در این زمان است که لبخند رضایت و موفقیت بر سیمای کودک می نشیند. پس در نهایت می توان نتیجه گرفت که بزرگ‌ترین پیامی که آینه و اکوی سالم به کودک می دهند، این است که او و احساساتش ارزشمند و مهم است.

نقش ویژه مادر در بهداشت روانی کودک

کیفیت دلبستگی کودک به مادرش، بر تمامی روابط شخصی وی تأثیر می گذارد و با قابلیت بالای او در روابط میان فردی آینده‌اش رابطه دارد. «بالبی» بر رابطه متقابلی که موجب دلبستگی بین مادر و فرزند می شود، تأکید می کند؛ رابطه‌ای که از نظر تکامل

زیستی و بقای نسل، امری حیاتی است؛ و اگر به موقع شکل نگیرد، بعدها ممکن است مشکلاتی در رفتار کودکان به وجود آورد. (ترنر و همکاران، ۱۹۹۱: ۵۹)

اولین چیزی که کودک به عنوان نماینده و سفیر دنیای خارج در ذهن خود می‌پذیرد، مادر و ارتباطات و تجربیات او است؛ و به همین علت ویژگی‌های این سفیر در تعیین نوع ارتباط کودک با دنیای خارج در تمام مدت عمر او اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. رسیدن کودک به مرحله تشخیص جدابودن خود از مادر، آغاز تولد روانی او است که تا سه سال اول عمرش ادامه می‌یابد.

طبق نظریه روان‌کاوان، به خصوص «ماهلر»، کودک در گذر از وابستگی مطلق و رسیدن به استقلال و تفرد که اساس بهداشت روان او در آینده است از چهار مرحله اصلی عبور می‌کند.

کودک تقریباً بین چهارمین و هشتمین ماه زندگی، در مرحله افتراق قرار می‌گیرد و با استفاده از وجود مادر به عنوان پایگاهی مطمئن و در دسترس به کشف و دستکاری محیط می‌پردازد. در حدود ده‌ماهگی به مرحله تمرین گام می‌نهد. و در نیمه دوم سال اول تولد مرحله تمایل به دوستی آغاز می‌شود و کودک طی آن بین دو احساس متضاد جداشدن از مادر و پناه‌بردن به او قرار می‌گیرد و سرانجام در حدود سومین سال زندگی مرحله تحکیم فردیت شروع می‌شود و در طول آن کودک می‌تواند مادرش را حتی زمانی که حضور فیزیکی ندارد، با تمام عشق، علاقه و حمایت‌هایش احساس کند و بفهمد که مادر فردی نمادین، درونی و همیشه حاضر است. (لفنی و وزیری، ۱۳۸۰: ۴۹)

و بدین ترتیب کودک طی یک روند تدریجی از مادر جدا می‌شود و در طول این دوره جدایی، مادر باید در رابطه‌اش با کودک از قدرت کافی برخوردار باشد تا مثل خورشید با زمین فاصله‌ای را حفظ کند که نه کودک از این فاصله بسوزد و قدرت‌های شخصی‌اش محو شود و نه آنقدر دور شود که حیات در جان او یخ ببندد.

اضطراب جدایی از مادر از هشت تا نه‌ماهگی شروع می‌شود و از دوازده تا شانزده

ماهگی به اوج می‌رسد. این نوع اضطراب در برخی از کودکان در سراسر دوران پیش‌دبستانی دیده می‌شود، ولی شدت‌ش به‌مرور کاهش می‌یابد. وقتی کودک انتظار این جدایی را دارد و می‌داند مادرش برمی‌گردد، و وقتی با محیط و جانشین‌های او آشنا است، زیاد از این جدایی دچار اضطراب نمی‌شود. (مک‌کوی، ۱۹۸۰: ۸۵)

به عقیده «ماهلر» در زندگی واقعی عوامل بسیار - و مهم‌تر از همه مادر - می‌توانند در جریان جدایی فردیت اختلال ایجاد کنند. یعنی اگر مادر در مستقل‌ساختن کودک، تعجیل، و یا در روند رشد جدایی‌اش مقاومت کند، ظهور فردیت کودک دچار اختلال می‌شود. همچنین او مانند «فروید» باور داشت که موفقیت فرد در این مراحل اولیه، آینده روان‌شناختی وی را تعیین می‌کند؛ زیرا سیمای این رابطه اولیه و قاطع در روابط صمیمانه بعدی همیشه تکرار خواهد شد. (آزاد، ۱۳۷۹: ۴۴)

عوامل شکست والدین در رشد عاطفی - روانی کودک

اگر این حقیقت محض را بپذیریم که هیچ مادر و پدری با برنامه‌ریزی قبلی نمی‌خواهند به کودکان نشان صدمه بزنند و یا هیچ والدینی بد فرزندانشان را نمی‌خواهند و هیچ‌کس هم به اندازه آنان دلسوز کودک نیست، پس چه باعث می‌شود که این «آینه» و «اکو»ها کار خود را به درستی انجام ندهند و والدین اسباب زحمت فرزندانشان را فراهم می‌آورند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که بزرگ‌ترین عامل تعیین‌کننده در پرورش ناقص و بی‌توجهی به سلامت روانی - عاطفی کودک، والدین آنها هستند. اگر کودک درونی ما نتوانسته باشد احساس ترس، حسادت، غم، خشم و غیره را تجربه کند و فقط با تظاهر عمری را گذرانده باشد، وقتی این احساسات را در فرزند خود می‌بیند قادر به درک آنها نخواهد بود و بالطبع نمی‌تواند واکنش درستی در برابر آن احساسات نشان دهد. مادران و پدرانی هستند که تحمل‌گریه فرزند خود را ندارند و تهدید می‌کنند که اگر گریه وی

ادامه پیداکننده، او را بیشتر تنبیه خواهند کرد. چرا؟! کودک غمگین است و گریه می‌کند، پس چرا باید تنبیه شود؟ کودک، خشمگین است و با غذا قهر کرده است؛ چرا مادر باید او را به زور وادار به خوردن غذا کند؟ کودک عصبانی است و برای ابراز خشم خود قهر کرده است؛ ولی کودکِ درونی والدین با این احساسات طوری برخورد می‌کند که با احساسات خود او رفتار شده است.

به‌طور کلی شکست والدین در وظیفه پرورش عاطفی کودکان به دو عامل بستگی دارد: نخست «میراث شوم»، و دیگری «فلسفه و تفکر معیوب» که موجب نگرش معیوب می‌شود. لازم است در مورد این دو عامل بیشتر سخن بگوییم.

ابتدا درباره میراث شوم صحبت می‌کنیم. در هر انسانی سه بخش یا لایه حسی شخصیتی وجود دارد که در هر زمان فعال است: یکی کودکی ما که همان کودکِ درون ما است؛ دوم ارتباط و احساس مربوط به ارتباط ما با والدین که مادر و پدر درونی‌شده ما هستند؛ و سوم، شخص بالغ یا ارتباط و احساسی که با خویشتن خود برقرار کرده‌ایم، و حاصل تعامل و دادوستد مستقیم ما با دنیای بیرون است. در ارتباط ما با فرزندانمان، کودک و والدینمان هر دو بسیار فعال‌اند. اگر دقت کنیم، درمی‌یابیم بیشتر کلماتی که در برابر کودکانمان به کار می‌بریم، در گذشته خودمان شنیده‌ایم. حساسیت‌های ما چقدر شبیه حساسیت‌های والدینمان است! قبل از بچه‌دار شدن، رؤیاها و نقشه‌های بسیاری داشتیم که کودکانمان را طوری پرورش دهیم که با پرورش والدینمان متفاوت باشد. اغلب هم تصمیم گرفتیم که حتی برعکس آنان عمل کنیم، ولی در بیشتر مواقع در این کار شکست می‌خوریم و در همان چاله‌ای می‌افتیم که والدین برای ما کنده‌اند؛ اما اگر هم موفق شویم برعکس آنان عمل کنیم باز هم رابطه ما از سویی دیگر دچار آسیب خواهد شد. برای مثال، والدینی که در زمان کودکی به خواسته‌های خود نرسیده‌اند در رابطه با فرزند خود به عکس عمل می‌کنند و هرچه بخواهد برای او فراهم می‌سازند و از این طریق ارضا می‌شوند. در واقع این پدر و مادر، کودکِ محرومِ درونی خود را سیراب

می‌کنند و ممکن است هیچ ارتباطی به نیاز کودک نداشته باشد. از طرفی، زیاده‌طلبی بار آوردن کودک به اندازه محرومیت به او صدمه خواهد زد. پس باید به نیازهای واقعی فرزند حساس بود و آنها را برآورده کرد، وگرنه خواسته‌های کودکِ درونی خود را به کام فرزند ریختن، می‌تواند او را خفه کند.

عامل دیگر میراث شوم است، یعنی در جلد والدین رفتن و از دوربینی به کودک نگرستن که والدینمان ما را با آن دیده‌اند. ممکن است در اثر آموزش، و خواندن کتاب، کلام و رفتار ما در ظاهر کمی متفاوت با والدین ما به نظر برسد اما در باطن به همان شیوه‌ای عمل می‌کنیم که با ما عمل کرده‌اند.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، علاوه بر میراثِ شوم که به جنبه‌های حسی و ناخودآگاهی روابط گذشته والدین اطلاق می‌شود، عامل دیگری هم در پرورش و ارتباط ما با فرزندانمان اختلال ایجاد می‌کند که نگرش معیوب نامیده می‌شود. نگرش معیوب به پرورش کودک بر چند اصل و باور استوار است که عبارت‌اند از:

۱. والدین فرزندان خود را بخشی از لایمک خود می‌دانند که باید در آن دخل و تصرف کامل داشته باشند.

۲. والدین به دلیل سن، تجربه و قدرت بیشتر به صورت یک تصمیم‌گیرنده و فرمانده یک طرفه عمل می‌کنند.

۳. والدین به قدرت‌ها، به ویژه سرشتِ کودکان خود اعتماد ندارند و سعی می‌کنند برای سعادت آینده آنها طبیعتِ سرکش کودک خود را تربیت، و رام کنند.

۴. کودکان آینده و انعکاس خانواده‌اند و باید طوری تربیت شوند که باعث سربلندی و افتخار همگی باشند، اما این اصول و باورهای یادشده، مثل لباس تنگی است که رابطه پویا و متحول و خلاق کودک و والدین را خفه می‌کند؛ و کودک برای حفظ خود مجبور می‌شود که این لباس تنگ را پاره کند و متأسفانه این طغیان را با بی‌تفاوتی هم انجام نمی‌دهد و چون والدینش را دوست دارد، این مبارزه به نوعی خودستیزی هم تبدیل می‌شود که هیچ برنده‌ای ندارد.

سخن آخر

پرورش سلامت یک کودک دشوارترین مسئولیتی است که بر دوش انسان قرار دارد: مسئولیت انتقال جان پاکیزه و روان سلامت ازلی به نسل های بعدی.

کتابنامه

- آزاد، حسین. ۱۳۶۸ ش. روان شناسی مرضی کودک. تهران: انتشارات پازنگ.
- چوبرا، دیپاک. ۱۳۷۷ ش. هفت قانون معنوی برای والدین. ترجمه گیتی خوشدل. تهران: انتشارات پیکان.
- کاپاچینونه، لوسیا. ۱۳۷۹ ش. شفای کودک درون. ترجمه گیتی خوشدل. تهران: انتشارات پیکان.
- گینات، هابم جی. ۱۳۶۹ ش. رابطه بین والدین و کودکان. ترجمه سیاوش سرتیپی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- لطفی، فرح؛ وزیری، شهرام. ۱۳۸۰ ش. روان شناسی بالینی کودک. تهران: انتشارات ارسباران.
- _____ . ۱۳۷۶ ش. روان شناسی مرضی کودک. تهران: انتشارات ارسباران.
- مهریار، هوشنگ. ۱۳۶۹ ش. تشخیص و درمان بیماری های روانی در کودکان. تهران: انتشارات رشد.
- نوابی نژاد، شکوه. ۱۳۸۰ ش. رفتارهای بهنجار و نابهنجار کودکان و نوجوانان. تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان.
- هنری ماسن، پاول و همکاران. ۱۳۷۷ ش. رشد و شخصیت کودک. ترجمه مهشید یاسایی. تهران: نشر مرکز.

Turner, Jeffrey S.; Helms, Donald B. 1991. *Life span Development*. Fourth Edition. U.S.A: Orlando, Florida: Holt Rinehart Winston.

Metcalf, R.D. 1979. *Organizers of the psyche and EEG development: Birth through adolescence*. INR.L. Noshpitz (Ed.). Basic band book of child psychiatry.